

✓	سال ۱۳۸۶ (۴)
✓	سال ۱۳۸۵ (۴)
✓	سال ۱۳۸۴ (۴)
✓	سال ۱۳۸۳ (۴)
✓	سال ۱۳۸۲ (۳)
✓	سال ۱۳۸۱ (۳)
✓	سال ۱۳۸۰ (۳)
✓	سال ۱۳۷۹ (۳)
✓	سال ۱۳۷۸ (۳)
✓	سال ۱۳۷۷ (۴)
✓	سال ۱۳۷۶ (۲)
✓	سال ۱۳۷۵ (۱)

چکیده

متن

وقتی در حوزه پژوهشهای اندیشه سیاسی از «ملت»، صحبت به میان می‌آید واژه‌های دیگری چون مردم، خلق، امت، عامه، ناس و... نیز به ذهن متبادر می‌شود. اگرچه این موضوع در تاریخ و اندیشه اجتماعی و سیاسی ما همچون قفل بسته‌ای است که گشودن آن به‌منزله راهیابی به بسیاری از ظرایف فکری و تاریخی به‌شمار می‌رود، اما با دو «خلط مبحث» جدی روبرو شده است که عملاً کار را با مشکل مواجه می‌سازد:

اول: بی‌دقتی در طرح بحث «ملت» بدون توجه به سیر تاریخی بکارگیری این لفظ و الفاظ مشابه در متون سیاسی ایران. دوم: تطبیق ناقص، غیردقیق و غیرعلمی واژه «ملت» در مقابل مفهوم Nation در فرهنگ سیاسی غرب.

می‌توان بسیاری از مباحث مهم سیاسی را از همین زاویه مورد نقد قرار داد. از این منظر می‌توان ترجمه «ناسیونالیسم» به «ملی‌گرایی» و «دموکراسی» به «مردم سالاری» را از زاویه دقیق‌تر و عالمانه‌تری نقد کرد. در یک بررسی دقیق باید ابتدا به بحث نظری و واژه‌شناسانه در مورد ملت، و سپس به سیر تاریخی مفهوم «ملت» در ایران پرداخت. از نظر بار ارزشی، دیدگاه فلسفی، زمینه‌های فکری و آمال سیاسی، بیشتر بحثهائی که در مورد «ملت» انجام می‌شود معطوف به ورود و خروجهای فرهنگ سیاسی غرب بوده و تنها به کمک ترجمه و معادلهای ناچسب و در دسترس، صورت مسئله و جواب آن به حوزه تفکر اسلامی و ایرانی، سرایت داده می‌شود. البته در «غالب» و «قالب» این مباحث، روح فرهنگ غربی بعد از

رسانس، بخصوص دو مفهوم «اومانيسم» و «سکولاریزم» در شکل «ملت - دولت» ظهور می‌یابد و با ختم قضیه به لیبرالیزم و دموکراسی و فضاهایی از این دست به نظریه‌پردازی از قبیل «ماکیاول» و یا «ژان بدن» و حتی «اصحاب قرارداد» مانند هابز و لاک و روسو به دوران معاصر غرب پیوند داده می‌شود. اما آیا همه این ابعاد برای ما می‌تواند در چنین افقی محدود شده و گسسته از زمینه‌های واقعی آن تحلیل و تبیین شود؟ اصولاً از چه زمانی و با چه انگیزه و شرایطی این انتقال مفهوم پیش آمده و اصولاً سابقه این تطبیق نامأنوس در کجا باید جستجو شود؟()

الف - مفهوم «ملت»

1 - معنای لغوی: مفهوم «ملت» در لغت عرب از جمله به معنای عام «شریعت و دین» آمده است. درلسان العرب ابن منظور علاوه بر این، معنی ملیله و ملال را - به معنی حرارت داخل خاکستر - نیز آمده است. طریحی در «مجمع البحرین» می‌نویسد:

«ملت در اصل، نام شریعتی است که خداوند به زبان انبیاء برای بشر، وضع نموده تا به جوار قرب خداوند، واصل شوند. استعمال «ملت» در مجموع احکام و دستورات شرعی شایع است ولی در یکان یکان روا نیست. به خداوند نیز نمی‌توان انتساب داد یعنی ملأ گفته نمی‌شود. چنان‌که به افراد امت نمی‌توان نسبت داد، این معنی اصلی «ملت» است ولی دائرة استعمال، بعدها وسعت یافته و در امم باطله نیز استعمال شده است. اما معمولاً وقتی واژه ملل گفته می‌شود از واژه نَحْل هم نام برده می‌شود.»()

«نَحْل»، جمع نحله به معنی ادعاً یا ادعای باطل است. اصل این لغت از ریشه (نحل بحسبه فهو ناحل) یعنی «بواسطه بیماری، لاغر گردید» اخذ شده است و «نُحُول» به معنی لاغری و «ناحل» به معنی شتر لاغر و «نواحل» به معنی شمشیرهایی که بواسطه کثرت استعمال، نازک شده است نیز از همین ماده مشتق‌اند. بنابراین «نحله» نیز ادعای ضعیف می‌باشد.() در کلمه ملت، اولین معنایی که عالمان لغت برای فعل «مل» ذکر کرده‌اند «أَدخَلَ» است که اطلاق آن بر دین و شریعت به مناسبت ورود معتقدات در باطن شخص و اثر آن در قلب پیروان دین است. «مل» به معنی سُم (دل آزرده شد) و ملال به معنی دل آزرده شدن است و از اینجاست که «ملالت» بر باطن و دل، وارد می‌شود. همچنین اگر املا و املاً به معنی نوشتن است، بدین مناسبت است که مطلب در کتاب و دفتر، وارد شده و اثر می‌گذارد.()

از جمع‌بندی دو لغت «ملل و نحل» و موارد استعمال آن به دست می‌آید که استعمال کلمه «نحله» در احوال و آرای فلسفی در مقابل ملل و دیانات از لحاظ واقعیت نداشتن پندارهای بشری در مقابل ادیان الهی است. پس مراد از ملل، دیانات و منظور از نحل، آراء و مذاهب فلسفی است.»()

استاد مرتضی مطهری نیز در ضمن بحث نسبتاً مبسوطی در جلد اول خدمات متقابل اسلام و ایران ضمن بحث واژه‌شناسی در مفهوم ملت به چند نکته مهم اشاره می‌نماید. ایشان در معنای واژه ملت ضمن آنکه ریشه لغت آن را در ریشه‌های دینی به بحث می‌گذارد معتقد است که: «کلمه «ملت» کلمه‌ای عربی و به معنی راه و روش است. در قرآن کریم نیز این کلمه به همین معنی آمده است.() این کلمه هفده بار (در 15 آیه) در قرآن کریم آمده است، ولی مفهومی که این کلمه در قرآن کریم دارد با مفهومی که امروز مصطلح فارسی زبانان است و از آن، کلمه «ملیت» را مشتق کرده‌اند متفاوت است.

ملت در اصطلاح قرآن به معنی راه و روش و طریقه‌ای است که از طرف یک رهبر الهی بر مردم عرضه شده است. مثلاً می‌فرماید: «ملة ابيکم ابراهيم» یعنی راه و روش پدر شما ابراهيم. یا می‌فرماید: «ملة ابراهيم حنیفاً». راغب اصفهانی در کتاب مفردات القرآن می‌گوید: «ملت و املا که همان املاً است از یک ریشه است، «فلیمل ولیه بالعدل» یعنی ولی او از روی عدالت املاً کند. راغب می‌گوید: «علت اینکه یک طریقه الهی «ملت» نامیده شده است این است که از طرف خداوند املاً و دیکته شده است.»

بنابراین از نظر قرآن، یک مجموعه فکری و علمی و روشی که مردم باید طبق آن عمل کنند، «ملت» نامیده می‌شود و با دین، هم معنی است و یک چیز، به اعتباری «دین» و به اعتبار دیگری «ملت» نامیده می‌شود یعنی به آن اعتبار که از طرف خدا به پیامبری املاً می‌شود تا به مردم ابلاغ نماید و مردم را براساس آن رهبری کند. علمای فقه اللغه می‌گویند:  تفاوت میان کلمه «دین» و کلمه «ملت»، این است که کلمه دین را به خدا می‌توان اضافه کرد و مثلاً گفت «دین ...»

یعنی دین خدا و همچنین به فرد پیرو نیز اضافه می‌شود مثلاً گفته می‌شود: «دین زید، دین عمرو». ولی کلمه ملت نه به خدا اضافه می‌شود و نه به فرد پیرو. بلکه به رهبری که از طرف خدا مأمور رهبری مردم بر طبق طریقه خاصی است اضافه می‌شود، مثلاً گفته می‌شود: ملت ابراهیم یا ملت عیسی یا ملت محمد. مثل این است که در مفهوم این کلمه، «رهبری» گنجانده شده است. از این نظر می‌توان گفت کلمه ملت، نزدیک به کلمه «مکتب» در اصطلاح جدید، است که آن نیز معمولاً به رهبر یک روش و مسلک اضافه می‌شود. اگر این جهت را که در کلمه ملت نیز، مانند کلمه مکتب، املاً و دیکته کردن گنجانده شده است مورد توجه قرار دهیم شباهت و نزدیکی این دو کلمه بیشتر روشن می‌شود.()

2 - معنای اصطلاحی

در اصطلاح امروز فارسی این کلمه به کلی، مفهوم مغایری با مفهوم اصلی خود پیدا کرده است. امروز کلمه ملت به یک واحد اجتماعی گفته می‌شود که دارای سابقه تاریخی واحد و قانون و حکومت واحد و احیاناً آمل و آرمانهای مشترک و واحد می‌باشد. ما امروز به جای مردم آلمان و انگلستان و فرانسه و غیره، ملت آلمان، ملت انگلستان، ملت فرانسه می‌گوییم و احیاناً به همه آن مردم این کلمه را اطلاق نمی‌کنیم بلکه به یک طبقه از مردم، ملت می‌گوییم، یعنی آنها را به دو طبقه تقسیم می‌کنیم، طبقه حاکمه و طبقه محکومه. به طبقه حاکمه، کلمه «دولت» و به طبقه محکومه، کلمه «ملت» را اطلاق می‌کنیم.

استاد مطهری استعمال و تطبیق ناقص و غیردقیق را از زمان مشروطیت عنوان نموده و آن را از عوارض شیوع فرهنگی سیاسی مغرب زمین دانسته است:

«این اصطلاح فارسی یک اصطلاح مستحدث و جدید است، و درواقع یک غلط است، در صد سال و دویست سال و هزار سال پیش هرگز این کلمه در زبان فارسی به این معنی غلط استعمال نمی‌شد، گمان می‌کنم این اصطلاح جدید از زمان مشروطیت به بعد پیدا شده است، و ظاهراً ریشه این غلط این بوده که این کلمه پیروان ملت محمد(ص)، پیروان ملت عیسی و همچنین بعدها کلمه پیروان حذف شده و گفته‌اند ملت محمد، ملت عیسی، کم کم کار به آنجا کشیده که گفته‌اند ملت ایران، ملت ترک، ملت عرب، ملت انگلیس. به هر حال یک اصطلاح مستحدث است.»()

اعراب امروز در مواردی که ما کلمه ملت را به کار می‌بریم آنها کلمه «قوم» یا کلمه «شعب» را بکار می‌برند. و مثلاً می‌گویند «الشعب الایرانی» و یا «الشعب المصری» و غیره، ما که فعلاً در این بحث، کلمه ملت و ملیت را به کار می‌بریم همان مفهوم جدید و مصطلح امروز فارسی را در نظر گرفته‌ایم، خواه غلط و خواه درست. در بکار بردن الفاظی چون ملت ایران، کشور ایران، مردم ایران، و... باید دقت خاصی داشت و لااقل از بکار بردن این الفاظ به جای یکدیگر اجتناب ورزید.()

ب - «ملت» در اندیشه سیاسی فارابی

با توجه به مباحث مطرح شده باید در بکار گرفتن و استعمال این واژه نزد متفکران مسلمان و حتی گروههای مختلف فکری اعم از فقها و فلاسفه، سیاست نامه‌نویسان، متکلمان و ادبا و... دقت خاصی مبذول داشت، دوران تاریخی استعمال واژه به همراه روش و گروهی را که متفکر مسلمان اندیشه سیاسی خود را در آن طرح و این واژه را به کار گرفته به درستی ارزیابی و بازکاوی شود.

در این بین، فارابی نقش ممتازی دارد چه از نظر تاریخی و چه از نظر جایگاهی که به عنوان یک متفکر دارد و به تعبیری مؤسس فلسفه اسلامی است. فارابی می‌گوید:

«این کلمه را در معنای گوناگونی به کار برده که شاید سه معنی از همه عمده‌تر باشد، زیرا گاهی این کلمه را در مطلق قوانینی نظری و عملی که رابط ما بین افراد جمعیت‌های معینی است بکار برده و گاهی مطلق علوم و معارف بشری و جنبه‌های لغوی و ادبی را که رابط مابین افراد است از کلمه ملت قصد کرده و گاهی از این کلمه مردمی را قصد کرده که برای پیروی کردن از آراء و عقاید و فرهنگ مخصوصی با هم متفق گردیده‌اند.»()

بحث ملت و شقوق و معانی آن از نظر فارابی در کتاب «الملّة» و کتاب «الحروف» و کتاب «السیاسات» و همچنین در «تحصیل السعادة» مورد نظر قرار داده شده است.

1 - «ملت» به معنای دین

فارابی در کتاب «الملّه» به صورت مبسوطی به تعریف «ملت» پرداخته است.() از این تعبیر وی چنین برمی‌آید که «ملت»



مجموعه عقاید و فعالیت‌های مشترکی است که در قالب مقررات و قوانین مخصوصی ریخته شده و انبوهی از مردم برای وصول به هدف معینی ملتزم به آن قواعد گردیده‌اند چه مجریان آن قوانین، مردم یک شهر یا مردم یک ناحیه بزرگ یا کوچک باشند. فارابی در این تعریف، قوانین محدودکننده فکر و عمل را به مقررات دینی یا غیردینی اختصاص نداده و تعریف او شامل هرگونه قانون نظری و عملی می‌شود که برای مردم یک هدف مشترک تعیین نموده و افکار و رفتار مردم را به‌سوی آن هدف معین سوق دهد.

همو در جای دیگری از کتاب با تصریح بیشتری به ماهیت واژه «ملت» پرداخته و نشان می‌دهد که مقصود وی از ملت، فقط قوانین دینی نیست، بلکه قوانین اجتماعی را هم از جهت اینکه محدودیت فکری و عملی ایجاد می‌کند به مقررات دینی تشبیه می‌کند. مؤید اینکه فارابی از قوانین ملی، احکام دین صرف را در نظر نداشته این است که مرتبه قانون‌گذار را مادون دانشمندان دیگر بشری شمرده و حال آنکه مرتبه پیغمبر را که قانونگذار شرع است مقدم بر همه طبقات انسانها می‌داند زیرا پیغمبر از نظر فارابی شخص منحصر به فردی است که بالاترین مرتبه فعالیت عقلی و اتحاد را با عقل فعال حاصل نموده باشد.()

در مجموع، «ملت» در نظر فارابی، محصول تکامل تدریجی فکر انسانی و منطق و فلسفه است بنابراین مقصودش از ملت دین نیست بلکه قوانین و مقرراتی است که عقلاً قوم آن را وضع کرده‌اند و احتمال غیر از این، ضعیف است.() از تعبیر فارابی چنین برمی‌آید که «ملت»، همان عقاید و آراء مستدل عرفی است چه درست یا نادرست باشد() و ملیت انسانی را غیر از ملیت دینی الهی می‌داند.() از نظر وی شخص قانون‌گذار بکارگیرنده فلسفه برای ساختن ملت است و فلسفه، ابزاری برای ساختن ملت از طرف مردم است. بنابراین فارابی، ملت را محصول فکر انسان شمرده و کلمه ملت را در چیزی بکار برده که غیر از دین است زیرا دین را مسلماً محصول فکر انسان نمی‌دانسته است. دلیل دیگر بر آنکه ملت در اصطلاح فارابی به معنی دین نیست این است که فارابی قوانین ملی را قابل تغییر و تصرف می‌داند.() و چنان که از جملات وی برمی‌آید مقصود فارابی از ملت - که جزء عملی آن قانون است - دین نیست بلکه ملت در اصطلاح او مجموعه آراء و مقررات مطلق است که در بعضی حکومتها ممکن است دینی و یا غیردینی باشد.

2 - «ملت» به معنی مجموع مسائل تعلیمی

گفته شد که اصطلاح دیگر فارابی این است که او کلمه ملت را در مطلق علوم و معارف بشری که شامل مسائل لغوی و ادبی و غیره می‌شود بکار برده است.()

3 - ملت به معنی مردم

اصطلاح دیگر فارابی این است که گاه کلمه «ملت» را در مردمی که مقید به آراء و عقاید مخصوص و مشترک و قوانین و سنن و آداب و اخلاق مشترک هستند بکار برده زیرا گاهی ملت را دشمن چیزی خوانده یا انجام دادن کاری را به ملت نسبت داده است؛ و جز آن نمی‌توان فهمید که از کلمه ملت اجتماعی و مردمی را قصد کرده که دارای یک عقیده و یک مسلک هستند. فارابی در موارد بسیاری این‌گونه تعبیر برای کلمه ملت آورده است.() او در مواضع دیگری نیز انجام دادن کارهایی را به ملت نسبت داده که باید به مردم نسبت داده شود و گاهی کلمه ملت را با اهل ملت قرین نموده و معنی دیگری از آن قصد کرده است مثلاً تخیل کردن خدا و نشان دادن خدا توسط نمونه‌های جهانی را به ملت نسبت داده و از کلمه ملت مردمی را قصد کرده که ایمان نسبت به خدا دارند.()

و در جای دیگری آموزش گرفتن معلومات نظری را از طریق تخیل به ملت نسبت داده است که ممکن نیست غیر از مردم، مفهوم دیگری قصد شده باشد.() بنابراین فارابی کلمه مردم را در سه معنی بکار برده که هیچ‌یک منطبق بر دین به معنی مرسوم و اصطلاحی نیست.()

ج - سیر مفهوم «ملت» در بستر تحولات سیاسی ایران

آنچه به نظر می‌رسد با توجه به متون مختلف و متفرق و متنوع قابل جمع‌بندی کلی است و دورنمایی تقریبی را می‌رساند شاید با تقسیم‌بندی فکری - تاریخی زیر تا حدودی نزدیک باشد:

اول: «ملت» در مفهوم نظری آن در شکل یک «امت».

دوم: مرحله تشکیل «ملت» در چارچوب مدنیت دینی در چند قرن اول تاریخ اسلام.



سوم: مفهوم «ملت» بعد از فروپاشی خلافت عباسی به سال 656.

چهارم: مفهوم «ملت» در چارچوب فرهنگ اسلامی شیعی در دوران صفویه که به نحوی نوعی از مفهوم صوفیانه به طرف چارچوب‌های حقوقی و فقهی در تبدیل و تکامل بوده است. در این دوران، ملت - کشور شیعی صفوی با نوعی مفهوم مقدس توأم و همراه شده است. البته این قداست اولیه در دوران پس از صفویه در نهادها و شئون و سطوح مختلف تقسیم شده است.

پنجم: در دوران قیام تحریم تنباکو و نهضت مشروطیت که نوعی تبیین تازه و دربرگیرنده عناصر قبلی ملت با عناصر جدید است صورت خاصی از مفهوم ملت به منصفه ظهور می‌رسد و این تبیین جدید تا روزگار ما تقریباً با تحول عمده‌ای مواجه نشده است.

برای مثال از دو مورد آخر می‌توان به متون سیاسی دو قرن اخیر ایران اشاره نمود و به نحوی به این تحول در قبل و بعد از قیام تنباکو و مشروطه اشاره نمود. برای مورد اول به یک قسمت از رساله‌ای از دوره قاجاریه اشاره می‌شود این رساله نوشته محمدصادق همای مروزی است که در آن، ملت، مردم و شقوق مختلف آن با این الفاظ و تعبیر در ارتباط با حکومت اینگونه بیان می‌کند:

«ارادت عامه مردم به سلاطین، بسته است به ارادت سلاطین به علمای متشرعین، چراکه عموم مردم، گوش به نصایح و مواعظ ایشان دارند و رشته اطاعت وی بر زبان نرانند لاجرم عموم ناس، ارادت شعار آیند و قاطبة مردم، طاعت‌گذار.»
«سلطان اعم از اینکه مرتکب مناهی باشد یا نباشد بازداشتن عموم خلق را از مناهی بر او واجب است تا به بینندگان و شنوندگان بگویند الناس علی دین ملوکهم.»()

«مقربان آستان را چندان مبسوط الید نباید داشت که عموم مردم را منشأ بیم و امید آیند.»
«خداوندگاران را به خصوص، التفات عام()، ضروری است تا عموم خدم، خدمت طالب آیند و رضاجویی ولی نعمت را جالب.»()

1 - دو قرائت از واژه «ملت» در یکصد سال اخیر

در چند دهه بعد - دوران تحریم تنباکو و عصر مشروطیت - تحول و تکاملی مهم در برداشت از مفهوم «ملت» روی می‌دهد و در این مورد می‌توان به دو گرایش و تفسیر توجه داشت:

اول: گرایشی که با توجه به سابقه تاریخی و پیشینه فکری و فلسفی در عصر صفویه و تحولات دوران قاجاریه به ضرورت رشد این مفهوم توجه نمود و این ضرورت وقتی بیشتر احساس گردید که فاصله و شکاف بین دولت و ملت، بیشتر شده و مفهوم «مقدس» از دولت قاجاریه، هرچه بیشتر فاصله گرفته و این مفهوم برای شریعت و علمای دینی استعمال می‌شد. در این هنگام که شکاف بین دولت و ملت بیشتر شده و از طرفی دین و دولت هم به نوعی بی‌اعتمادی و سپس تقابل می‌رسند، به یکباره شاهد ظهور لفظ «اعلای کلمه ملت» در مکتوبات و رسائل عصر تحریم تنباکو هستیم. به نظر می‌رسد آیت‌ا... میرزای شیرازی توجه و دقت زیادی در این مورد مبذول داشته است. به کار بردن لفظ «مصلح عامه» و «ملت» در این دوران فصل جدیدی در تاریخ تحولات سیاسی ایران است چراکه ملت در اینجا در سه مفهوم مکمل هم و در کنار یکدیگر اطلاق می‌گردد:

اول: در مفهوم شریعت و دین.

دوم: در مفهوم مردم پیروان شریعت.

سوم: در مفهوم مردم پیرو شریعت در محدوده جغرافیایی کشوری به نام ایران.

در حقیقت، مفهوم «مردم ایران اسلامی شیعی»، یک کل بزرگ را تشکیل می‌داده که لفظ ملت، این سه عنصر را یکجا می‌توانست در خود داشته باشد. میرزای شیرازی در چند سند و نامه تاریخی به هر یک از این عناصر اشاره دارد:

وی به سال 1306 در پاسخ به نامه استفتائی مرحوم آیت‌ا حاجی شیخ فضل‌ا نوری می‌نویسد:

«در اعصاری که دولت و ملت در یک محل، مستقر بود چون زمان حضرت ختمی مآب صلی‌ا علیه و آله و سلم، تکلیف سیاست در این قسم از امور عامه در عهده همان شخص معظم بود و حال که به اقتضای حکمت الهیه جل ذکره، هر یک در محلی است در عهده هر دو است که به اعانت از یکدیگر، دین و دنیای عباد را حراست کرده، بیضه اسلام را در غیبت

ولی عصر عجلای تعالی فرجه الشریف، محافظت نمایند و تقاعد و کوتاهی از یکی، امر، معوق و رعیت به امثال این بلاها مبتلا می‌شوند.»()

میرزای شیرازی در ادامه می‌نویسد:

«... مورد مذکور، باب سیاسات و مصالح عامه است و تکلیف در این باب، بر عهده ذوی الشوکه از مسلمین است که با عزم محکم مبرم در صدد رفع احتیاج خلق باشد به مهیا کردن مایحتاج آنها.»()

سه سال بعد از این نامه میرزای شیرازی در نامه‌ای به میرزای آشتیانی در خصوص نتایج قیام تحریم تنباکو و حضور مردم در آن و شکست استعمار خارجی به تشریح دستاوردهای این نهضت می‌پردازد. در حقیقت زمانی که نوعی فاصله بین دین و دولت ایجاد می‌شود در این مواقع مهم، تکلیف مردم چه می‌شود؟ به نظر میرزا چون دولت از وظایف خود کوتاهی کرده و از طرفی یک ملت - دولت مقدس یکپارچه، لاقلاً شبیه به دوران صفویه هم وجود ندارد، لذا دین که همان ملت باشد با توجه به عنصر مردم و یاری مردم در مقابل دولت می‌ایستد. به بیان صریح‌تر هرچند که قبل از قیام تحریم، دین با لفظ «ملت» خوانده می‌شود ولی بعد از تحریم تنباکو و متولد شدن یک «ملت جدید» جدای از دولت، این ملت در حقیقت شامل دین می‌شود که مردم را هم در بطن خود دارد و مردم در شکاف و اختلاف بین دین و دولت، طرف دین را گرفته‌اند. حدس زدن مابقی ماجرا در تاریخ کار ساده‌ای است چراکه رسیدن به چنین تفکری خیلی زود در عصر مشروطیت ثمر داد و ملت به‌طور یکپارچه در حرکت مشروطه و حرکت مشروعه کاملاً نظام استبدادی را زیر سؤال برد. به تعبیر مرحوم میرزای شیرازی در نامه به میرزای آشتیانی تا حدودی مطالب مذکور مستندتر بیان می‌شود:

«همین که محقق شد این اختصاص منافی ملت و بر عموم رعیت، شاق است محض اعلائی کلمه ملت و رفاه عموم رعیت...»()

دوم: گرایش دوم که مفهوم ملت را در معنایی صرفاً تقلیدی از فرهنگ سیاسی مغرب زمین به کار برده است در این مورد می‌توان به مکتوبات و نگارشات میرزا ملکم خان که اتفاقاً معاصر میرزای شیرازی است اشاره نمود. وی بدون توجه به این سابقه تاریخی و فراز و نشیب‌های نظری و عملی با نوعی مفهوم سکولار از ملت به نوعی شبیه‌سازی غیر عینی و واقعی دست زده است. در همین منظر و افق، برخی جراید خارج ایران مثل «اختر» نیز مانند ملکم خان در این سیر نظری تقلیدی حرکت می‌کردند با توجه به قدرت مرجعیت در عصر میرزا، تفکر دینی قرین با ملت، غلبه نمود و نهضت ضداستعماری به ابعادی وسیع رسید اما در عصر مشروطیت، قضیه این دو خط به نوعی تقابل جدید رسید. جریان مشروعه و برخی آزادیخواهان دینی مشروطه مثل علمای نجف و اصفهان و برخی شهرها از مفهوم ملت، نگاه اولی را مد نظر داشتند. در مقابل بعضی مطبوعات و رسائل منورالفکری به نوعی جداسازی مفهوم دین از ملت توجه نشان می‌دادند. اما قبل از پرداختن به این موضوع، جالب است یک قطعه تاریخی را با نگاهی عمیق از مرحوم مدرس در مورد قیام تنباکو تکمیل نمایم. می‌دانیم که مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی در نامه‌ای به میرزای شیرازی از مفاصد نفوذ، دخالت اقتصادی بیگانگان سخن به میان آورده است. مرحوم مدرس در انتقاد از برخی تعبیر این نامه مطلب قابل توجهی دارد که با توجه به بحث بیان شده در سطور قبلی، قابل تفکر و بررسی سیاسی - تاریخی است، وی با انتقاد از نامه سید جمال‌الدین اسدآبادی می‌نویسد:

«در نامه سید به میرزا رحمة علیه قسمتی است که در مورد بانک است و به نظر نمی‌رسد که سید، بانک را برای مجتهد بزرگ و پیشوای عظیم‌الشأن شیعیان جهان تا این اندازه، خام و بی‌محتوی معنی کند و بگوید:

«بانک، چه می‌دانی بانک چیست؟ بانک عبارت از این است که زمام ملت را در یکجا به دست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بنده آنها نموده و سلطنت و آقایی کفار را بر آنها بپذیرند.»

«سید جمال‌الدین یا خود اطلاعی از بانک و تعریف آن نداشته و یا خیال می‌نموده پیشوای شیعیان، میرزا حسن شیرازی عالم بزرگ اسلام از کلمه فرنگی بانک تا این اندازه بی‌اطلاع است. سید اگر به جای پیشوای دین، پرتو درخشان انوار ائمه، پایتخت دیانت، زبان گویای شریعت، رئیس فرقه شیعه، پیشوای بزرگ و... مردم ایران می‌گذاشت آنوقت نامه‌اش اعلامیه‌ای می‌شد برای آحاد مردم و هیچگونه اشکالی نداشت که بنویسد «بانک؟ چه می‌دانی بانک چیست.»()



بعد از طرح «اعلای کلمه ملت»، مفهوم ملت به مسیری خاص و براساس پیشینه تاریخی و فکری و ریشه‌های آن در ایران جریان یافت. آثار این مطلب، حدود یک دهه بعد در نهضت مشروطیت خود را نشان داد. یکی از ملاک‌هایی که امروز می‌توانیم جریان‌ها و افکار سیاسی آن زمان را دسته‌بندی نموده و گرایش‌ها و سلائی و مبانی هر یک را تشخیص دهیم، نگاه آنان به مفهوم «ملت» و شقوق و ریشه‌های آن است. به‌طور کلی، جریان غرب‌گرایی مشروطیت نه تنها برای مفهوم «ملت» بلکه برای مفاهیمی چون آزادی، مشروطیت، پارلمان، قانون، و ترقی و... هم فضا و افق سکولار و تقریباً تطبیقی را در نظر می‌گرفت، درحالی‌که جریان‌های دینی و اصیل مشروطیت چه آزادیخواه و چه مشروعخواه، همه این الفاظ را در ذیل تفکر و تمدن و افق و عقلانیت اسلامی و وحیانی، تفسیر و تعبیر می‌نمودند.

نکته مهم دیگر آنکه بحث از محوریت ملت، فقط محدود به متون و نظریه‌های سیاسی رسائل نمی‌شود، بلکه در صحنه عمل اجتماعی و سیاسی نیز نیرو و قدرتی فوق‌العاده به میدان آورده شد، نیرویی آزاد شده که هر دو اندیشه، مدعی حمایت و دفاع از آن هستند. این مطلب و صورت مسئله، نزاع اصلی و دو طرف دعوایی است که از صدر مشروطیت تا به امروز، حضور خود را تقریباً در همه تحولات فکری و تاریخی اثبات نموده است. برای استناد بخشیدن به این تحقیق، به چند نمونه تاریخی از متون سیاسی سده اخیر اشاره می‌شود. در مورد مفهوم اول می‌توان به کتاب گرانقدر و مشهور «تنبيه الامه و تنزيه الملة» اشاره نمود و به مفهوم ملت و جایگاه و منزلت آن در مباحث اندیشه سیاسی نظر انداخت. در این اثر و سایر آثار مهم دوره مشروطیت نقش محوری «ملت»، معنای مردم پیرو شریعت که دارای روح جمعی و ملی هستند، در مباحث عمده فلسفه تاریخ مورد توجه واقع می‌شوند و صفات و روحیات قوانین و سنن حاکم بر مردم و جامعه در فلسفه تاریخ به دقت مورد بحث واقع می‌شود. موارد گفته شده را که در حقیقت، تحولی مهم در مرکز ثقل مباحث سیاسی در متون فکری ایران است می‌توان با توجه به چند رساله و کتاب، پی گرفت و به نحوه توجه آنان به نقش مردم و ملت و تعیین اراده آنان در تاریخ و تاریخ‌سازی پی برد. مرحوم آیت‌الله مدرس در تبیین نقش ملت ایران و خصوصیات روحی آنان در بحران‌ها و سختی‌های تاریخی طی تحلیلی در قالب فلسفه تاریخ می‌گوید:

اگر وعظ، معلم، اساتید، نویسندگان، مورخان می‌خواهند خدمت به ملتشان بکنند و از روی هوا و هوس، عمل ننمایند و نسل‌های آینده را گرفتار نگرانی و گمراهی نکنند، صریح می‌گویم ضروری است که تاریخشان را درک کنند و خود درباره‌اش سخن بگویند و بنویسند. آخر ما تاریخ‌نویس و تاریخ‌فهم نداشتیم که هردو با چنان دیدی، تاریخ ما را تحریر نموده که کمترین اعتمادی به گفته‌هایش نیست. در جنگ ماراتون، علت اصلی شکست سپاه ایران، شجاعت و تهور یونان و اسپارت نبود، برعکس ایرانیان یک میلیون سپاهی را تا درون مرز آنان با نظم و انضباط فوق‌العاده برده بودند، گذراندن چنین عسکری از کوه و بیابان و دریا، عقلاً تدبیر و درایت می‌خواهد و این بوده است، منت‌هی در این میان، هدف گم شده و آنان در موقعیتی بوده‌اند که نمی‌دانسته و نمی‌فهمیده‌اند برای چه می‌جنگند، بی‌هدفی است که فاجعه‌انگیز است و گرنه شجاعت و هنر جنگ‌آوری و جنگجویی که با لذات و بالطبع برای دفاع از حیات، خود فضیلتی است، به معنی کامل وجود داشته؛ نگاه کنید به تواریخ دقیق و مورد اطمینان در کلیه جنگ‌هایی که بدون یک هدف متعالی به وقوع پیوسته، شکست حتمی بوده است. سپاه اسلام چون هدف مشخص و بزرگ دارد با وجود بی‌بهره‌گی کامل، همواره موفق بوده است. در جنگ صفین تا زمانی که هدف مشخص بود پیروزی بود، ولی وقتی هدف اصلی را با حيله در میان عسکریان مولا⁷ به زیر پرده کشیدند چنان شد که می‌دانید. این اصل را در کار آتیلا، و بوناپارت و بسیاری دیگر می‌بینیم. امپراتوری عثمانی هم با همین بیماری تورم کبدی، متلاشی و جزء جزء خواهد شد.» (۱)

این نگاه به نحوی خاص به بحث مفهوم نظری ملت و روحیات و برخی قوانین حاکم بر آن پرداخته است اما متون عصر مشروطیت در این مورد به افق‌های دیگر هم توجه داشته و در تبیین برخی قوانین حاکم بر جامعه و تاریخ نظریات مهمی ابراز داشته‌اند.

د - «ملت» با قرائت دموکراسی

گفته شد در متون سیاسی ایران بعد از مشروطیت، نوعی دوگانگی و عدم اشتراک نظر در مبانی فکری و فرهنگ سیاسی پیش آمد و این آغاز اختلافی اساسی در یک‌صد سال گذشته گردید. تا اینجا به تلقی روح کلی بر مفهوم ملت با دیدگاه بومی و ملی پرداختیم مناسب است این مفهوم را در زاویه دیگر آن یعنی با تلقی غربی مسئله و انعکاس آن در یکی از

متون سیاسی، پی بگیریم. «رساله بیداری دشمن، خواب ما» از صدر مشروطیت با ما اینگونه سخن می‌گوید:

«دموکراسی چیست؟ روحاً دموکراسی عبارت از آن طبقات مسلوب الحقوقی است که با یک پلیتیک بس متین مشعشعی در جلو عملیات ظالمانه و تعدیات غاصبانه آریستوکراسی، مقاومت کرده، فرداً فرد طبقات خود را در پلیتیک خود، حق مداخله داده تا بدین وسیله در مقابل تعالی‌جویی و شخصیت‌طلبی و حقوق انحصاری عناصر آریستوکرات، کسب عظمت نموده و بالتلیجه از یک آزادی عمومی متساوی، سرتاسر اجتماعی و محیط خود را متنور گردانیده در تقلید سیاست و زمامداری جمعیت، عملاً حقوق عامیه خود را اثبات و تصدی نماید. و از اینجاست که سیاست تشکیلاتی آن ابدلاً راه‌بردار نیست؛ بدین تقریر که دموکراسی در طی مراتب تشکیلاتی خود همیشه اختیارات را به‌دست افراد پائین‌تر تشکیل خود (حوزه‌ها) داده که در یک سیر مترقیانه، عناصر جدی و فعال و افراد خاصه و با لیاقت را به مرتبه بالا متمکن گردانیده و سپس او امرش را، در حدود اختیار رأیی که دارد، انقیاد نمایند. فلذا هیچ‌کس را حق تمرکز یا تحکم به هیچ یک از افراد در هیچ موقع نیست، مگر آنان که خود افراد به اختیار کامل بدون «پروپاگانده»، انتخاب و برگزیده باشند.

1 - دموکراسی اجتماعی: وقتی که فلسفه مسلکها را می‌نگریم به‌خوبی کشف می‌شود که اختراع آنها، در حدودی که مختص به هر یک از آنهاست، برای دو چیز بوده و تنها این دو چیز بوده که با بعضی ملاحظات سیاسی دیگر علمای فن، حکومت ملی و اجتماعات بشری را به این قبیل تأسیسات مجبور نموده است: تقویت روح اجتماعی و تربیت سیاسی افراد. و از آنجا که فلسفه اولین به واسطه حالت روحیه دموکراسی به نظر ما در دموکراسی اقوی است، ما و اغلب علمای اجتماع به پیروی اصول عامی دموکراسی قیام نموده؛ چرا که روح اجتماعی در عالم دموکراسی، قوی‌تر و حقوق عامیه اجتماعی در حدود آن، بیشتر رعایت شده است.

2 - اجتماع، سیاست، اقتصاد: وقتی که از نظر فکرت و سیمای عبرت، ملاحظه کنیم، دیده می‌شود که اساس ملیت و استقلال هر قوم به‌طور مرتب بر سه چیز استوار شده و هر ملت مستقلاً را از داشتن آن سه چیز، ناگزیر است. نخستین چیزی که مثبت موضوع یا مفید ملیت «ملت» است، اجتماع است؛ آن اجتماعی که در ظل یک حدود و اصولی فراهم شده که بدان اصول از اجتماع حیوانات، ممتاز می‌شود؛ و در مراتب خود، رشد سیاسی و عقل اداری ابنای خود را مدلل می‌کند؛ آن اجتماعی که به واسطه تولید یک حس اجتماعی مساوی در افراد، دارای یک روحی می‌شود که همه ابناء در مقابل آن روح، به مثابه اعضای یک شخص می‌شوند؛ آن اجتماعی که اگر یک سانحه کوچکی به [هر] یک از افراد آن وارد شود علایم تأثر و احساس تنفر در دورترین ابنای آن دیده می‌شود؛ آن اجتماعی که پس از دقت در موضوع بحث علمای فن، معلوم می‌شود که نظرشان فقط به اجتماع در معیشت بوده، البته به اجتماعات امروزه دنیا بیشتر اهتمام خواهند کرد؛ چرا که فقط معیشت نیست، در سیاست، در پلیتیک و بالاخره در سایر مراتب هم هست.

این اجتماع، این روح پرقوت، این روح حیات‌بخش، وقتی در یک ملتی پایدار شد، وقتی در جمله افراد نفوذ کرد، وقتی از گریبان افراد سر به‌در آورد، وقتی در ظل احساسات خود حاکمیت خود را به هیاکل مختلفه اثبات کرد، وقتی قدرت خود را به مثابه‌ای رسانید که اندک حادثه وارده‌ای به یک فرد، دیگران را متأثر ساخت؛ وقتی اغراض را از لوحه خیال افراد، محو نموده به یک نقطه (ملت) متوجه نموده، وقتی روح خود را قوی‌تر از روح افراد کرده، حس اجتماعی را بر حس انفرادی، غلبه داد، آن وقت می‌توان در محاکم سیاسی دنیا عرض اندام نموده، اثبات رشد و بلوغ سیاسی خود را کرده و در کلاس سیاست قدم گذارده و موقعیتهای سیاسی، حاصل نماید و وقتی حالت اجتماعیش در بحران است، بدیهی است و بر حسب اطلاعات تاریخ به تجربه رسیده که هیچ وقت، موفقیت سیاسی حاصل نمی‌نماید و وقتی موفقیت سیاسی، که دومین مرحله حیاتی است حاصل نشود، پیوسته دچار فقر و فاقه و بی‌ثروتی خواهد بود. معلوم شد که روح اجتماع در عالم دموکراسی به‌واسطه اکثریت و اقلیت که در طبقات آنها موجود است، بیشتر می‌تواند کسب قوت و قدرت نموده، زمینه‌های حیات‌بخشی را برای ملت خود پیش بیاورد. و از اینجاست که دیده می‌شود یک جمله عناصر آزادی طلب با اطلاعی که در یک ویرانه سیاسی هستند، وقتی به آزادی می‌رسند سلسله‌های دموکراسی را به جنبش درآورده و زمینه‌های علمی را تعقیب می‌کند؛ چرا که فلسفه ترتب سابق‌الذکر را فهمیده و بدین وسیله می‌خواهند روح اجتماع را قوت داده استفاده‌های دیگری در سایر مراتب بنمایند؛ چراکه می‌دانند تا روح اجتماعی قوت نگیرد، استفاده‌های سیاسی نمی‌شود؛ چرا که می‌دانند روح اجتماعی در زمینه‌های مملو از اغراض اریستوکراسی مضمحل و نابود می‌شود؛ چراکه می‌دانند قوت و

نفوذ اریستوکراسی، روح اجتماعی را فدای خود می‌نماید. این است که دموکراسی را اختیار نموده و تنها این زمینه را مایه فلاح و رستگاری سیاسی می‌دانند. اما باید دانست چیزی که افراد دموکراسی را جمعیت متحدالفکر می‌کند؛ چیزی که افراد مختلف‌الآرا را توافق می‌دهد؛ چیزی که طبقات متشکته را عنوان وحدانی داده آنان را جدی و عملی می‌نماید؛ چیزی که روح اجتماع را در عالم دموکراسی، قوت می‌دهد، نظام دیسپلین است. هر فرقه و جمعیتی که نظام ندارد، فرقه نیست؛ هر فرقه که اجتماعات دیسپلینه ندارد زنده نیست. نظام و دیسپلین، آن نیست که از هر سر، صدایی و از هر حلقوم، آوازی شنیده شود. دیسپلین، آن نیست که افراد یک مسلک در هر شهر به خود تشکیلاتی داده و بر خلاف تاکتیک مرکز فرقه و سایر هم‌مسلمان خود حرکت کنند. دیسپلین آن نیست که بعضی افراد یک شهر به گرد هم جمع آمده سایر افراد را تحت فرمان خود درآورده، اوامر مرکز را تمرّد نمایند. دیسپلین، آن نیست که افراد یک ایالت با داشتن کمیته ایالتی، منفصل از مرکز، زندگانی کنند، چه رسد به یک ولایت. اگر اجتماعی ایرانیّت هزار است البته دموکراسی آن هم برحسب تقسیم اجتماعات است و اگر اجتماعی ایرانیّت یکی و پروگرام و پیرو یک تاکتیک است. اگر راست است که عالم دموکراسی، مرکزیت جوست و بدین جهت از سوسیال، ممتاز است، باید همه افراد شهرها پیرو مرکز باشند؛ اگر راست است که بر طبق مندرجات نظامنامه فرقه ما، کمیته‌های محلی (یعنی آن کمیته محلی که از روی مواد نظام و پروگرام فرقه تشکیل شده نه به نحو بی‌ترتیبی) دارای حدود [و] اختیارات چندانی نیستند و به موجب دستورالعمل مراکز مافوق فرقه یا کمیته‌هایی ایالتی باید عمل کنند و تابع آنها هستند، باید افراد هر شهر، رعایت دیسپلین خود را نموده و متابعت کامل از اوامر مرکز کرده و کسانی که بر خلاف مقررات فوق هستند، از خود نشانند. اگر راست است که - چنانچه می‌دانیم - جمعیت ما برای یک عملیاتی ایجاد شده و برای آن که بتواند مصدر عملیات شود، دارای دیسپلین شده و صرف اسم و نشستن و برخاستن نیست، پس باید افراد و اجتماعات شهرها به حرکت کمیته محترم تهران، که در سرآمد اطلاعات است، متحرک شوند.»

با توجه به متن رساله «بیداری دشمن، خواب ما»، می‌توان به نوعی مفهوم و قرائت غربی از ملت و دموکراسی توجه نمود مشخصه‌های این قرائت چند چیز است:

اول: هیچ‌گونه تلاش بر فهم مبانی نظری و تاریخی «ملت» با دیدگاه بومی ندارد.

دوم: بین مفهوم ملت برای یک کشور شرقی یا اسلامی با سایر موارد آن در غرب، فرقی قائل نیست.

سوم: براساس کلیشه‌ها و اصولی خشک و غیرقابل انعطاف سخن می‌گوید.

چهارم: به روح ملت و ارزشهای نهفته در آن بی‌اعتنا است.

پنجم: ملت را در جهت سیاسی و در قالب‌های پارلمانی و حزبی و گروهی منحل کرده و از آن طریق به بحث می‌پردازد.

ششم: بین دو مفهوم لیبرال و سوسیال گاه در فهم ذات و ماهیت ملت دچار خلط و تناقض و یا تطبیق‌های نارسا می‌گردند. تناقض و خلطی که از یک قرن گذشته تا به امروز همچنان برای عده‌ای در فهم اصول و مبانی اندیشه‌های سیاسی در ایران اشکال و پیچیدگی ایجاد کرده و می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

. در این مورد توجه به سیر جریان و تطور معنی واژه «انتلکتوال» و حتی ترجمه ناقص آن به روشنفکری می‌تواند مفید واقع شود. شاید در این مورد به آثار میرزا ملکم خان و میرزا فتحعلی آخوندزاده و سپس میرزا آقا خان کرمانی بتوان رجوع نقادانه نمود و سرنخ‌هایی را استخراج کرد اما به‌طور قطع سیر عملی قضیه را باید از دوران نهضت مشروطیت با جدیت پی گرفت. مطالعه برخی هشدارهای مرحوم جلال آل احمد در دو کتاب «غرب‌زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» می‌تواند مدخل مناسبی را در برخی ابعاد فراهم می‌آورد.

. محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1368، ص 6، مقدمه استاد کاظم مدیرشانه‌چی.

. همان، ص 6.

. همان، ص 7.

. همان، ص 8.

